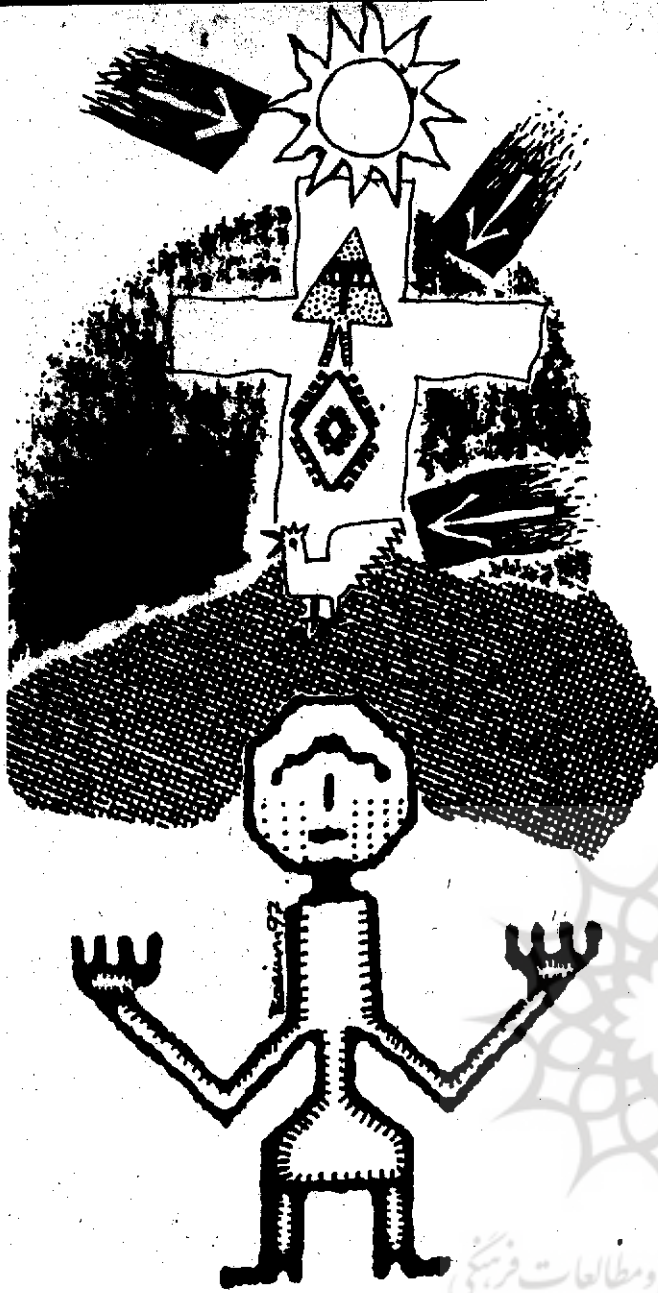


دینداران در مواجهه با عقل مدرن، تمهیدات متنوعی برای حفظ دین اندیشیده‌اند تا در مقابل پرمشگرایی‌های عقل، روایتی پایدار از دین عرضه کنند و به دغدغه دیندارانه خود پاسخ گویند. این تمهیدات طیف فزاینده‌ای از روایت‌های دینی را ظاهر کرده است. در یک سو گروهی با تکیه بر عقل، تلاش خود را مصروف روایتی تماماً عقلی از دین کرده‌اند و بعضاً رویکردهای جزم‌اندیشانه پیش مدرن را در قالب ایندئولوژی‌های متصلب دینی بازآفرینی کرده‌اند و در سوی دیگر گروهی سرخورده از آن تمهیدات عقل باورانه، به تأسیس روایت‌های دینی یک‌سره گریزان از عقل پرداخته‌اند. نویسنده در مقاله‌ای که پیش روست برای گریز از آن دو ورطه افراط و تفریط، به همنشینی پایدارتری میان عقل و دین باور دارد؛ مشروط بر آنکه عقل عرصه پرمشگرایی خود را به ساحت خویش نیز فراخواند و چنان دامن بربچند که میدان برای ساحت ایمان و تجربه دینی فراخ شود و دین نیز از سپردن ساحت اعتقادی به تیغ پرمشگرایی عقل امتناع نکند.

# نقد عقلی

احمد تیراچی

۳۲  
کتاب شماره ۳۴



مقدمات و پیش‌فرضهای مشترک نیز در جای خود و در صورت لزوم می‌توانند موضوع بحث و انتقاد قرار گیرند. در اینجا عینیت فرآیند اثبات در گرو عینیت فرآیند نقد است. بنابراین در چارچوب عقلانیت حدادلی، نوعی اثبات مقید اما عینی (یعنی متکی به عینیت نقد) امکان‌پذیر انگاشته می‌شود. از این رو می‌توان عقلانیت حدادلی را «عقلانیت انتقادی» نیز نامید.

تعبیر عقلانیت انتقادی متضمن دو وجه است:

وجه اول ناظر به کارکرد عقل است؛ از این حیث کار عقل، نقد یا سنجش نقادانه است، لذا هیچ ساحت مقدس (به‌معنای فوق چون و چرا) در مقابل عقل متصوّر نیست.

وجه دوم ناظر به خود عقل است؛ از این حیث عقل خود موضوع نقد یا سنجش نقادانه واقع می‌شود و حدود آن از درون پروژه عقلانیت تعیین می‌شود؛ به بیان دیگر بدین شیوه از ساحت عقل نیز تقدس‌زدایی می‌شود.

در عقلانیت حداکثری وجه کارکردی عقل (یعنی نقد و سنجش نقادانه) مقبول و منظور است، اما خود عقل هرگز موضوع نقد واقع نمی‌شود و لذا حدود عقل در کار خردورزی منظور نمی‌گردد. «نقد»

۱. تبیین مناسبات میان عقل و دین از مسائل مهم و بنیادین در قلمرو اندیشه دینی به شمار می‌آید. نظریه‌ای که نوع مناسبات میان این دو مقوله را تعیین می‌کند، نوع مدل‌های دین‌شناسانه یا نظام‌های الهیاتی را تعیین می‌بخشد. تلقی دینداران از نوع مناسبات میان عقل و دین تا حد زیادی به تلقی آنها از دو مقوله عقل و دین بستگی دارد.

۱-۱. به طور کلی دست‌کم می‌توان سه تلقی متفاوت از عقلانیت داشت: عقلانیت حداکثری، عقلانیت حدادلی و عقلانیت. وجه تمایز اصلی این سه نوع نگرش را می‌توان در نوع تلقی آنها از امکان یا امتناع «اثبات» دانست:

مطابق عقلانیت حداکثری، «اثبات» ممکن است، اما «اثبات» امری عینی و عام است، بدین معنا که می‌توان له یک اعتقاد برهان قاطعی اقامه کرد که عموم عقلا در جمیع زمانها آن برهان را معتبر و قانع‌کننده بیابند.

مطابق عقلانیت حدادلی نیز «اثبات» ممکن است، اما «اثبات» امری عینی و وابسته به شخص است، بدین معنا که می‌توان له یک اعتقاد برهانی اقامه کرد که عموم عقلانی که در مقدمات و پیش‌فرضها با ما هم‌رأیند، آن برهان را معتبر و قانع‌کننده بیابند. البته

در معنای جدید و گانشی آن متضمن هر دو وجه است. بنابراین عقلانیت حداکثری اگرچه وجه اول نقد را واجد است، اما به علت فقدان وجه دوم، عقلانیتی «غیرانتقادی» به شمار می‌آید.

در چارچوب عقلانیت، «اثبات» به منزله فرایندی عام و عینی متمتع است. به بیان دیگر مطابق این تلقی، «اثبات» یک اعتقاد چیززی نیست جز حصول اجماع و توافق عقلای یک جامعه در باب آن اعتقاد. بنابراین عقل مقوله‌ای کاملاً تاریخی است و هیچ منطقی جز عرف جامعه ندارد.

۱-۲. تلقیهای رایج در مورد دین گاهی به نحو پیشین و بر مبنای تأملات شخصی یا ملاحظات درون دینی حاصل شده است، و گاهی به نحو پسین و بر مبنای ملاحظات ساختاری یا پدیدارشناسانه یا جامعه‌شناسانه و امثالهم پدید آمده است. این تلقیها بسیار متنوعند، اما می‌توان در میان آنها نوعی «شباهت خانوادگی» (به تعبیر ویگنشتاینی) ملاحظه کرد. بر مبنای این امر می‌توان دین را به نحو بسیار کلی، مجموعه‌ای از اعتقادات، اعمال و عواطف (فردی و جمعی) دانست که حول تجربه حقیقت غایی یا امر قدسی سامان یافته است (این حقیقت غایی را می‌توان بر حسب تفاوت ادیان، واحد یا

و از طریق اعتقاداتی که موجد عملند، با «عمل» مربوط می‌شود. بنابراین دو جزء مهم دین، یعنی تجربه دینی (به منزله نوعی وضعیت وجودی خاص که انسان در مواجهه با امر قدسی پیدا می‌کند) و عمل دینی (به منزله فعلی خاص که دیندار انجام می‌دهد) از آن حیث که تجربه و عمل هستند، ماهیت غیرشناختاری دارند و لذا بیرون قلمرو عقل واقع می‌شوند.

ثانیاً - به نظر می‌رسد که عقل دست‌کم در دو مقام با اعتقادات دینی مربوط می‌شود:

مقام اول، فهم منابع مولد اعتقادات دینی است. به طور کلی اعتقادات دینی از دو منبع مهم حاصل می‌شود: تجربه دینی، متون مقدس.

متون مقدس هم مطابق یک تعبیر عبارتند از تجربه‌های مکتوب بزرگان دین و بویژه پیامبران. به بیان دیگر پیامبران الهی تجربه‌های دینی خود را در قالب متون مقدس ثبت و مکتوب کرده‌اند.

البته از نسبت میان تجربه دینی و متون مقدس، دو تلقی متفاوت می‌توان داشت:

مطابق تلقی اول، پیامبر پس از تجربه امر قدسی (در ادیان

# و تعهد دینی

## بحثی دربارهٔ مناسبات عقل و دین

متکثر، مشخص یا غیرمتشخص، الوهی یا غیرالوهی دانست). مطابق این تلقی عام، دین پدیده پیچیده‌ای است که دست‌کم واجد سه جزء اساسی است: تجربه دینی، اعتقادات دینی (که ناظر به تجربه دینی است) و عمل دینی (که مسبوق به اعتقادات دینی و معطوف به حصول تجربه دینی می‌باشد).

۲. اما میان عقل و دین چه رابطه‌ای برقرار است؟

اولاً - مطابق آنچه گذشت، «عقل» و «دین» را نمی‌توان دو مقوله هم‌عرض پنداشت. اگر عقل در قلمرو دین جایگاهی داشته باشد، آن جایگاه، قلمرو اعتقادات دینی است. در واقع عقل از طریق اعتقادات است که با تجربه و عمل دینی نسبت می‌یابد. به بیان دیگر عقل از طریق تعبیر تجربه (که در قالب اعتقادات صورت می‌پذیرد) با «تجربه»

توحیدی: خداوند) از آن تجربه به بیان خود، گزارش و تعبیری به دست می‌دهد و این گزارشها یا روایتها متن مقدس را پدید می‌آورد (مانند تلقی‌ای که دربارهٔ اناجیل چهارگانه وجود دارد).

مطابق تلقی دوم، تجربه پیامبر از امر قدسی، صورت زبانی آن تجربه را نیز شامل است. یعنی گزارشی که پیامبر برای پیروان خود نقل می‌کند، تعبیر و روایت خود او نیست، بلکه عین عباراتی است که بر شخص وی وارد شده است. در این حالت متن مقدس عبارت است از آن گزارشی که صورت زبانی آن نیز جزء تجربه پیامبر بوده است (مانند تلقی مسلمانان از قرآن).

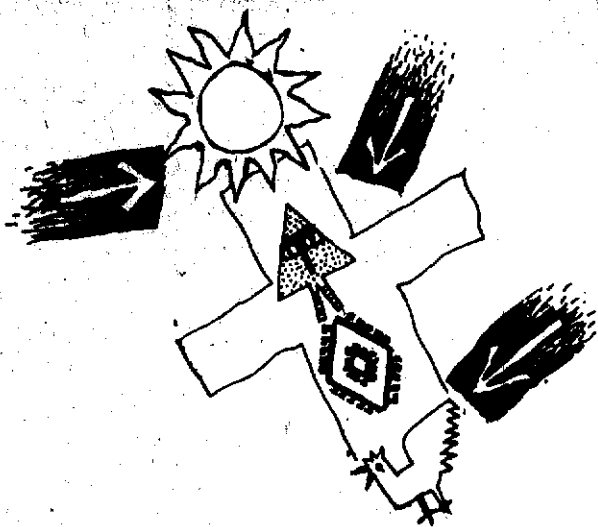
مطابق هر دو تلقی فوق، متون مقدس مآلاً به تجربه دینی تحویل‌پذیرند.



مرکز بخش: ۸۳۷۵۰۵

اسطوره آفرینش در آئین مانی • تألیف دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور

فکر روز در آذر و دی منتشر کرد:



عقل در این مقام باید تجربه دینی یا روایت آن تجربه را مفهوم کند، یعنی اولاً آن را بیان کند و ثانیاً آن را تبیین کند.

اما در داخل قلمرو ایمان، فهم دین در گرو داوری در خصوص مدعیات دینی است. زیرا از نظر دینداران، کلام دین حق است و لذا اگر از تجربه یا متون دینی، فهمهای X، Y، Z... امکان‌پذیر باشد، آن فهمی مراد شارع است که معتبر و صحیح باشد. درک سخن دین یا تجربه دینی در گرو فهم آن است و فهم آن در گرو داوری میان فهمهای بدیل و گزینش فهم صائب از آن میان. بنابراین فهم مراد اصلی صاحب دین، پس از داوری در خصوص اعتبار یا عدم اعتبار فهمهای ممکن و بدیل، امکان‌پذیر است، یعنی مقام «فهم» تا حدی در گرو مقام «داوری» است.

مقام دوم، داوری در خصوص فهمهای بدیل و تعیین اعتبار اعتقادات دینی است.

آیا عقل در این مقام جایگاه تعیین‌کننده‌ای دارد؟ در واقع تفاوت نظامهای الهیاتی مختلف عمدتاً ناشی از اختلاف رأی آنها در خصوص نقش عقل در این مقام است. بر این مبنا به‌طور کلی می‌توان دو نوع نظام الهیاتی را از یکدیگر متمایز کرد:

(۱) الهیات جزمی یا الهیات مبتنی بر اصول اعتقادات: در این نوع الهیات، نقش عقل در تعیین اعتبار مدعیات دینی مورد پذیرش نیست. به بیان دیگر در این نوع نظامهای الهیاتی، پاره‌ای از اعتقادات (که «اصول اعتقادی» نامیده می‌شوند) مقبول، صادق و فوق چون‌وچرا هستند و حجیت و اعتبار خود را از منبعی غیر از عقل اخذ می‌کنند. لذا در چارچوب این‌گونه نظامها، اصول اعتقادی مقبولند، حتی اگر مقبولیتشان عقلاً قابل توجیه نباشد. به بیان دیگر ساحت اصول اعتقادی، طور ماورای عقل است، یعنی حد عقل، ورود به آن ساحت نیست. بنابراین در اینجا برای عقل حدی معلوم می‌گردد اما این حد نه از درون پروژۀ عقلانیت، که از بیرون بر عقل تحمیل می‌شود. تعیین حدود عقل از بیرون، به معنای نفی و نقض پروژۀ عقلانیت است. به بیان دیگر الهیات جزمی یا فارغ از عقل است یا لاجرم عقلانیت را به عقلانیت تحویل می‌دهد و حجیت عقل را نفی می‌کند. نفی حجیت عقل، حجیت هر منبع دیگری را منتفی می‌کند و به بیان دقیقتر تمام منابع حجیت را هم‌عرض یکدیگر قرار می‌دهد.

(۲) الهیات عقلی: در این نوع نظامهای الهیاتی مقام داوری و تعیین اعتبار، علی‌الاصول مختص عقل است. اعتبار مدعیات دینی را نمی‌توان از درون دین اخذ کرد، زیرا اگر این نحوه اعتبارسنجی مقبول شود، پیروان هر دین می‌توانند مدعیات دین خود را به استناد مدعای آن دین معتبر بدانند. بنابراین فرآیند داوری و اعتبارسنجی باید فرآیندی عینی، همگانی و فرادینی تلقی شود. در چارچوب نظامهای الهیاتی عقلی، مقبولیت تمام اعتقادات دینی باید عقلاً توجیه‌پذیر باشد. بنابراین در این نوع نظامها، پروژۀ عقلانیت به‌طور کامل پذیرفته می‌شود.

اما الهیات عقلی (برحسب نوع تلقی‌ای که از عقلانیت دارد) بر دو نوع است:

الف. الهیات عقلی حداکثری: در الهیات عقلی حداکثری، تلقی حداکثری از عقل مبنا واقع شده است. در این نوع از نظامهای الهیاتی تمام اعتقادات دینی (از جمله اصول اعتقادی) باید معقول شوند، یعنی اولاً، در قالب مفاهیم و مقولات عقلی درآیند و ثانیاً،

عقلاً توجیه شوند. به بیان دیگر امر نامعقول خود باید معقول شود. مطابق این تلقی، دین به‌شرطی مقبول است که تماماً معقول باشد، یعنی تمام ساحات آن به بُعد عقلی آن تحویل‌پذیر باشد.

ب. الهیات عقلی حداقلی: در الهیات عقلی حداقلی، تلقی حداقلی از عقل مبنا واقع شده است. در این نوع نظامهای الهیاتی تمام اعتقادات (از جمله اصول اعتقادی) باید عقلاً توجیه‌پذیر باشند. اما در اینجا پاره‌ای از اعتقادات دینی و برخی از وجوه و ساحات دین نامعقول یا ورای طور عقل، یا معقول‌ناشدنی تلقی می‌شوند، ولی نامعقولیت این قبیل امور عقلاً توجیه می‌شود. به بیان دیگر در این نوع نظامها امر نامعقول، خود به امر معقول تبدیل نمی‌شود (و چه بسا تبدیل‌ناشدنی انگاشته شود) اما نامعقولیت آن امر باید به نحو معقولی تصدیق شود. در واقع عقل نقاد، همان‌طور که پیشتر اشاره شد، حدود خود را از درون معلوم می‌کند و لذا تصدیق محدودیتهای عقل کاری عقلانی است. بنابراین در الهیات عقلی حداقلی، ساحات ماورای طور عقل دین، علی‌الاصول تصدیق می‌شود، یعنی تمام ساحات دین به بُعد عقلی آن تحویل نمی‌شود، اما مثلاً می‌کوشد بدون آنکه پروژۀ عقلانیت را نفی و نقض کند، از طریق نقد عقلانی عقل، حدود عقل را از درون پروژۀ عقلانیت تعیین کند، و به این ترتیب تصدیق ساحات نامعقول را معقول نماید. بنابراین مطابق این نوع نگرش، دین ساحاتی فراعقلی دارد، اما مجال بحث عقلی در خصوص این ساحات نیز گشوده است.

۳. اما در جهان جدید عقل و دین چه نسبتی با یکدیگر می‌یابند؟ مطابق نظر کانت، گوهر تجدد (مدرنیته) عقل نقاد یا عقلانیت انتقادی است و همان‌طور که پیشتر اشاره شد، عقل نقاد به معنای جدید آن، خود را هم موضوع نقد قرار می‌دهد و لذا کاشف محدودیتهای خود نیز می‌باشد. عقل نقاد، تقدس‌زداست، یعنی هیچ امری از جمله خود را «فوق چون‌وچرا» نمی‌داند.

اگر رأی کانت پذیرفته شود، در آن صورت در جهان جدید پرسش از رابطه عقل و دین به پرسش از رابطه میان عقل نقاد و دین تحویل می‌شود. به بیان دیگر باید پرسید که آیا عقل انتقادی که منافی جزمها و تقدسهاست، با دین (که متضمن عناصر جزمی و ناظر به امور قدسی است) قابل جمع است؟ آیا نقد عقلی با تعهد دینی سازگار است؟ از سوی دیگر مطابق تحلیلی که پیشتر عرضه شد (بند ۲) عقل با ساحت اعتقادات دینی مربوط است و از آن طریق است که با سایر اجزای دین نسبت می‌یابد. بنابراین می‌توان پرسش فوق را به این صورت نیز بیان کرد: آیا عقل انتقادی می‌تواند با نظام

دست کم با دو رویکرد می‌توان به پرسش فوق پاسخ مثبت داد: رویکرد سلبی یا تدافعی: اولاً - ممکن است به مدد عقل انتقادی نتوان یک نظام اعتقادات دینی خاص را تثبیت و مبرهن کرد، اما به احتمال قریب به یقین هیچ نظام اعتقادی دیگری را هم نمی‌توان بدین شیوه تثبیت نمود. لذا بر مبنای عقل انتقادی، می‌توان در خصوص اعتبار یا عدم اعتبار عقلی یک نظام اعتقادات دینی خاص، حکم به تعلیق حکم داد و بدین شیوه التزام به آن نظام اعتقادی را، مادام که دلیلی برای نفی آن در دست نیست، موجه دانست.

ثانیاً - می‌توان اقتدار بی‌رقیب عقل را به مدد عقل نقاد نفی کرد و محدودیتهای آن را نشان داد و سپس حدود فعالیت مجاز عقل را ترسیم نمود و خروج عقل از آن حدود را عقلاً بولفضولی و ناموجه دانست. در اینجا چون حدود عقل از درون عقل تعیین شده است، کار نابخردانه و منافی عقلانیتی صورت نگرفته است. به بیان دیگر محدودیت معقول عقل را مبنایی برای تصدیق حجیت مراجعی فوق عقل انگاشت. در اینجا حجیت مراجع فوق عقل از طریق نقد عقلانی عقل و نشان دادن محدودیتهای آن معقول می‌شود.

به نظر می‌رسد که این رویکرد (یا به بیان دقیقتر بسنده کردن به این رویکرد) مآلاً بهره‌جستن از عقل برای گریز معقول از عقل باشد. به بیان دیگر به نظر می‌رسد که این تمهیدات برای آن است که ورود عقل به ساحت نظام اعتقادات دینی به نحو معقولی منتفی شود. این شیوه اگر چه می‌تواند نظام اعتقادات دینی را از پاره‌ای پیامدهای عقل (که به اعتقاد دینداران نامطلوب است) ایمن دارد، اما امکان بهره‌جستن از توانمندیهای عقل را هم دشوار می‌کند. رویکرد ایجابی: موضوع عقل در قلمرو اعتقادات دینی دو چیز است:

(۱) نصوص یا متون مقدس: در داخل قلمرو عقلانیت انتقادی می‌توان با دو نوع پیش‌فرض نصوص را مورد تحلیل و تفسیر قرار داد: پیش‌فرض نوع اول: این متون، دینی نیستند؛ یعنی ادعای آنها مبنی بر آنکه تجلی امر قدسی‌اند، باطل است. پیش‌فرض نوع دوم: این متون، دینی هستند؛ یعنی ادعای آنها مبنی بر آنکه تجلی امر قدسی‌اند، حق است.

عقلانیت انتقادی علی‌الاصول با هر دو نوع پیش‌فرض قابل جمع است، به شرط آنکه پیش‌فرضها در جای خود، قابل نقد و بحث تلقی شوند. عقلانیت انتقادی فقط با ادعای جزمی مبنی بر صدق قطعی یکی از این دو نوع پیش‌فرض قابل جمع نیست. البته بحث درباره‌ی درستی و نادرستی این پیش‌فرضها بیرون از فرایند نقد و تفسیر متون و مقدم بر آن، در قلمرو علم کلام صورت می‌پذیرد. مفسر می‌تواند در مقام فهم نصوص به تناسب نوع پیش‌فرضهایی که برگرفته (و در جای خود قابل بحث می‌داند) از عقل نقاد بهره جوید. تفسیر دینی بر مبنای پیش‌فرض دوم امکان‌پذیر می‌شود.

(۲) تجربه دینی: عقل در مواجهه با تجربه دینی دو نقش ایفا می‌کند:

اول، نقش بیانی است، یعنی از امر مجزّب در قالب گزاره‌های پایه خبر می‌دهد.

دوم، نقش تبیینی است، یعنی:

اولاً - گزاره‌های پایه را در مجموعه‌ای منسجم سامان می‌دهد.

ثانیاً - آنها را تعلیل می‌کند.

ثالثاً - نظام اعتقادی را که حول تجربه دینی پدید آمده، با سایر نظامهای اعتقادی مقبول سازگار می‌نماید.

در سطح بیانی، گزاره‌ها یا اعتقادات پایه، مفصل نظام اعتقادات و عالم تجربه به‌شمار می‌آیند. تصدیق این قبیل قضایای شخصی بدون تمسک به دلیل و قرینه موجه و معقول است و درنهایت منوط به حصول نوعی اجماع در جامعه ذیربط می‌باشد. شاید از این حیث، این اعتقادات، نوعی اعتقادات جزمی به نظر آیند. اما اولاً - این اجماع امری قراردادی و دلخواهی نیست، بلکه متکی به فرایندهای ادراکی‌ای است که در غالب موارد در خور اعتمادند، ثانیاً - این اعتقادات هرگز به صرف پایه‌بودن، فوق نقد و چون‌وچرا تلقی نمی‌شوند.

بنابراین در مقام بیان، ابراز و تصدیق اعتقادات یا گزاره‌های پایه علی‌الاصول ناقض عقلانیت انتقادی نیست.

در مقام تبیین تمام فرایندهای سه‌گانه یاد شده، اساساً کارهای عقلانی و متکی به عنصر نقد هستند. اعتقاداتی که برای تبیین و تفسیر امر مقدس عرضه می‌شوند، به اعتبار متعلق خود، مقدس (یعنی فوق چون‌وچرا) نمی‌شوند و غیر مقدس بودن اعتقادات به هیچ‌وجه با مقدس بودن متعلق آن اعتقادات (یعنی رفعت و هیبت‌آمیزی امر قدسی) منافات ندارد. در مقام تبیین امر مقدس، غایت آرمانی، رسیدن به تبیین و تفسیری پیراسته از خطا و منطبق بر حقیقت موضوع است. بنابراین تکامل نظام اعتقادات در گرو پیراستن از تعابیر نادرست است و این امر در پرتو نقد امکان‌پذیر می‌شود. بنابراین عقل انتقادی در مقام تبیین اعتقادات دینی نقشی انکارناپذیر دارد.

بنابراین در رویکرد ایجابی سازگاری میان عقل انتقادی و نظام اعتقادات دینی مقبول تلقی می‌شود، اما علاوه بر آن بُعد عقلی نظام اعتقادات دینی بر مبنای این عقلانیت سامان می‌یابد و از آن برای تبیین ایمان مجزّب و حفاظت از آن بهره‌برداری می‌شود.

مطابق تحلیلهای فوق، جمع میان تجدد (مدرنیته) و اعتقاد به دین ممکن به نظر می‌رسد.

